

دکتر مرتضی محیط

## ● نظم جدید جهانی ●

اکنون مدتی است که «جورج بوش» و یاران نزدیکش صنعت از نظم جدید جهانی می‌کنند. ندای این طرح جدید پیش از شروع جنگ خلیج فارس و به خصوص بعد از آن آهنگ صعودی بیشتری گرفته است. خطابه اخیر «بوش» به نشست مشترک سنا و مجلس نمایندگان - در روز شش مارس - خطوط کلی این نظم را تا حدی روشن می‌سازد، گرچه تحلیل این مسئله به طرق مختلف می‌تواند صورت گیرد اما در زیر سعی می‌شود نخست جنبه‌های بین‌المللی آن را بررسی و بعد نتایج داخلی آن در آمریکا را مورد توجه قرار دهیم. اما قبل از این که به نظم جدید جهانی بپردازیم لازم است بدانیم «نظم قدیم» چه وجوه اساسی داشته است.

«نظم قدیم» که در واقع می‌توان نظم بعد از جنگ جهانی اش نامید با جنگ سرد مشخص می‌شود. در این نظم، جهان به دو اردوگاه مشخص تقسیم شده بود تمام کشورهای سرمایه‌داری در یک سو و کشورهای سوسیالیستی در سوی دیگر. رهبری جهان سرمایه‌داری عملاً از سال ۱۹۴۶ میلادی با منطق معروف «وینستون چرچیل» در شهر نولتن در ایالت میسوری از انگلیس به آمریکا منتقل گردید، برای جهان سرمایه‌داری دشمن اصلی از نظر ایدئولوژیک مارکسیسم و از نظر سیاسی کشورهای سوسیالیستی و بخصوص شوروی بود.

وسائل و ابزار رهبری اقتصادی - سیاسی آمریکا بر جهان

سرمایه‌داری از اواسط جنگ جهانی دوم با تشکیل بانک جهانی، بانک توسعه و ترمیم و صندوق بین‌المللی پول و سپس در سال ۱۹۴۷ با تشکیل سیا و سازمان امنیت ملی (National Security Agency) و شورای امنیت ملی (National Security Council) به تدریج فراهم شد. تئوری‌های مبارزه علیه سوسیالیسم از سال‌ها پیش تدوین شده بود اما راه‌های عملی «سد پیشرفت کمونیست» در اواخر سال‌های ۱۹۴۰ و اوائل ۱۹۵۰ وضع شد که در اسناد جلسات شورای امنیت ملی آمریکا منعکس هستند.

یکی از تئوریسین‌های درجه اول این دوره «جرج کتان» در مقاله بسیار مهمی در مجله (Foreign Affair) خطوط کلی این تئوری را ارائه داده است. هدف اصلی این تئوری به تباهی کشاندن کشورهای سوسیالیستی بخصوص شوروی و اروپای شرقی با تمام وسائل ممکن بود. یکی از مؤثرترین این وسائل، کشاندن آن کشورها به یک مسابقه تسلیحاتی فوق‌العاده سنگین قیمت بود که از یک سو فشار اقتصادی عظیمی بر شوروی می‌گذاشت در حالی که از رکودهای دوره‌ای اقتصاد آمریکا می‌توانست جلوگیری کند و یا حداقل از عمق و طول آنها بکاهد.

از نظر سیاسی منفرد کردن و بی‌اعتبار کردن این کشورها و از نظر اطلاعاتی، نفوذ در بخش‌های اصلی جامعه و دولت آنها بود. تردیدی نیست که علل و عوامل داخلی در آن کشورها نیز نقش مؤثری در تخریب و تباهی آن کشورها داشت. این طور به نظر می‌رسد که غرب در رسیدن به اهداف فوق موفقیت پیدا کرده و در واقع جنگ سرد را برده است. البته غرب این پیروزی در جنگ سرد را به حساب پیروزی سرمایه‌داری بر سوسیالیسم به حساب آورده و از نظر ایدئولوژیک دست به یک نهاجم همه‌جانبه زده است. اما جنگ سرد در عین حال که این اثرات مخرب را بر شوروی و اروپای شرقی داشت اثرات منفی نیز بر اقتصاد، سیاست و جامعه آمریکا گذاشت که ذکر آنها لازم است:

از نظر اقتصادی در واقع آمریکا اقتصادش یک اقتصاد نظامی شد، حدود ۸۰٪ از بودجه تحقیقاتی آن صرف اختراع و پیشبرد وسائل و ابزار مدرن نظامی و بخش عمده‌ای از سرمایه‌ها به جای این که در زمینه‌های تولیدات مفید بکار افتد صرف تهیه وسائل و ابزار نظامی گردید نتیجه آن که بعضی کشورهای اروپائی به خصوص آلمان و ژاپن که انرژی و توان اقتصادی خود را در جهت صنایع مولده و مفید بکار انداختند در زمینه‌های مهمی از آمریکا جلو افتاده و هر یک تبدیل به غول اقتصادی شدند. این دو کشور به تدریج توانستند با

عرضه کالاهائی با کیفیت بالاتر و قیمت مناسب تر به تدریج بازارهای جهانی بسیاری از کالاها را از امریکا گرفته و حتی بخش قابل توجهی از بازار خود امریکا را نیز به تصرف درآوردند.

در نتیجه امریکا که بعد از جنگ بین الملل دوم تولیدکننده بیش از ۵۰ درصد از تولیدات صنعتی جهان بود در سال ۱۹۹۰ فقط ۲۵ درصد از سهم این تولیدات را در اختیار داشت.

این افول نسبی اقتصادی امریکا بدون تردید نتایج سیاسی در پی داشت چرا که آلمان و ژاپن هر یک به دنبال مناطق نفوذ اقتصادی بر نفوذ سیاسی خود نیز می افزودند و برخلاف سالهای بعد از جنگ دوم جهانی حتی از استقلال سیاسی خود در قبال امریکا و در سطح جهانی دم می زدند. بدین جهت بود که از اواخر سالهای ۱۹۸۰ مکتب جدیدی در امریکا شروع به ظاهر شدن کرد بنام مکتب «افول» که قدرت سیاسی امریکا را در رابطه با قدرت اقتصادی در حال افول می دید. بهترین نماینده این مکتب «پل کندی» استاد تاریخ دانشگاه است که تئوری خویش را در کتاب کلاسیک خود شرح می دهد. تردیدی نیست که اوج گرفتن نسبی قدرت ژاپن و آلمان زنگ خطری برای امریکا و انگلیس بود، اما به همراه این تحولات اقتصادی یک سلسله تحولات سیاسی - ایدئولوژیک نیز در داخل امریکا صورت گرفت. مسائل ارتباط جمعی در جهت مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه سوسیالیسم بسیج شدند در نتیجه یک نوع تمرکز بی سابقه در دستگاه های ارتباط جمعی بوجود آمد و اخبار و اطلاعات و آموزش شکلی یک جانبه به خود گرفت که موجب غیرسیاسی شدن یا پانین نگه داشته شدن سطح آگاهی مردم امریکا به جز عده ای روشنفکر دانشگاهی گردید.

مبارزه سیاسی امریکا در سطح جهانی منحصر به کشورهای سوسیالیستی نماند. از آن جا که دستگاه های ارتباط جمعی با موفقیت توانسته بودند از مفهوم کمونیسم در افکار عمومی نوعی طاعون وحشت آور بسازند بنابراین هر کشوری که می خواست حکومتی ملی و مستقل بوجود آورد برچسب کمونیست بودن، جانبداری از کمونیست ها و یا گذشت کردن در مقابل کمونیست ها خورده و از طریق کودتا یا دخالت مستقیم نظامی یا محاصره اقتصادی و فشار سیاسی برانداخته می شد. در این میان تنها بعضی کشورها توانستند یک انقلاب موفقیت آمیز کرده و در مقابل این حملات همه جانبه پایداری کنند.

در سال های ۶۰ و اوائل ۷۰ میلادی به علت طولانی شدن جنگ ویتنام و

بلا رفتن تلفات سربازان امریکائی و وحشیانه بودن اعمال امریکا در این جنگ، افکار عمومی ملت آمریکا برای اولین بار بسیج شد و بخش‌های قابل توجهی از جامعه به طور فعال وارد صحنه سیاسی شدند، به طوری که کل سیستم را در آمریکا مورد سؤال قرار دادند. این شرایط برای هیئت حاکمه بسیار گران بود و بدین جهت تنوربسین‌های متعددی و از جمله یکی از بانفوذترین آنها به نام «سمونل هانتینگتون» وضع این دوره را «بحران دمکراسی» خواندند.

امریکا شاید برای اولین بار در تاریخ جنگ‌ها و تجاوزات متعدد خود به کشورهای دیگر در این جنگ شکست خورد و زخم آن بر پیکرش باقی ماند. خاطره این جنگ و تجربه آن چه از نظر بین‌المللی و چه داخلی می‌بایست شسته می‌شد. بنابراین در مجموع، دفتر اعمال «نظم قدیم» یعنی ۱۰ سال اخیر بعد از جنگ بین‌الملل دوم حاوی دست‌آورد‌های مثبت و شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های دردآور برای آمریکا بود.

از اواخر ۱۹۸۹ که احزاب کمونیست اروپای شرقی شروع به از هم پاشیدن کرد و بعد از آن ضعف و ورشکستگی اقتصاد شوروی آشکار شد و میخائیل گورباچف مسئله نزدیک شدن به غرب و همکاری با آن را مطرح کرد؛ بخش غالب هیئت حاکمه امریکا به فکر تنظیم یک «نظم جدید» در سطح جهانی افتادند تا شاید خاطره شکست‌های گذشته را شسته و دنیائی با رویاهای شیرین برای خود بوجود آورند. از آن جا که شوروی سابق دیگر نه تنها ایجاد خطر نمی‌کرد بلکه به علت احتیاج به کمک‌های اقتصادی تکنولوژیک غرب حاضر به همکاری با غرب شده بنابراین امریکا خواهد توانست جنگ سرد را پشت سر گذاشته و نیروی ضربتی نظامی خود را متوجه کشورهای جهان سومی‌ای که خیال انقلاب یا مقاومت و استقلال‌طلبی در مقابل امریکا داشته باشند بکند.

ولی هدف بلندمدت امریکا نه تنها به زیر سلطه اقتصادی - سیاسی درآوردن کشورهای جهان سوم است، بلکه کشورهای اروپائی و ژاپن نیز باید رهبری بلامنازع او را بپذیرند. برای مثال جنگ خلیج فقط هشدار به عراق نبود بلکه هشدار بود به تمام جهان سوم و در عین حال زنگ خطری بود به ژاپن و آلمان که باید تقریباً تمام انرژی صنعتی خود را از طریق شرکت‌های امریکائی انگلیسی تهیه کنند. و در صورت پذیرش رهبری او از طرف اروپا و ژاپن به آنها اجازه شرکت در غارت کشورهای جهان سوم و استفاده از کار ارزان و مواد خام ارزان خواهد داد منتها در این غارت و استثمار، تعیین کننده

نحوه تفهیم غنایم، امریکا خواهد بود.

با وجود این نظم جدید، کشورهای جهان سوم دیگر برای کمک اقتصادی و سیاسی تکیه گاهی نخواهند داشت و صرفاً باید روی پای خود بایستند. یکی از خصوصیات نظم جدید این خواهد بود که به علت ترکیب شورای امنیت و همکاری شوروی سابق، امریکا خواهد توانست قطعنامه‌های دلخواه خود را به تصویب آن شورا رساند. و به تجاوزات نظامی خود - اگر لازم باشد - از طریق سازمان ملل جنبه قانونی بدهد. خرج لشکر کشی به کشورهای دیگر، تا حد زیادی توسط کشورهای ثروتمند عرب و آلمان و ژاپن تأمین خواهد شد اما نظم جدید جهانی یک سلسله عواقب داخلی برای مردم امریکا نیز خواهد داشت. همانطور که می‌دانیم در تمام طول سال‌های دهه ۸۰ قوانینی که از دیوان عالی قضایی و کنگره امریکا گذشت موجب لطمه خوردن به کارگران و زحمتکشان و طبقات پائین و متوسط جامعه آمریکا بوده و در عوض طبقات بالا توانسته‌اند به علت این قوانین سودهای افسانه‌ای نصیب خود سازند. چنین شکاف طبقاتی از سال‌های ۱۹۲۰ تا کنون سابقه نداشته است. در نظم جدید به نظر می‌رسد که این گرایش ادامه پیدا کند.

وجه دیگر نظم جدید تمرکز و کنترل هرچه بیشتر دستگاه‌های ارتباط جمعی در دست کمپانی‌های عظیم است و این دستگاه هرچه بیشتر و بیشتر سخنگو و تابع سیاست‌های هیئت حاکمه خواهد بود. بهترین نمونه آن، انعکاس اخبار جنگ خلیج فارس و تفسیرها و آهنگ مضمون مطالب در هنگامه جنگ است. بنابراین در نظم جدید کنترل اخبار و فرهنگ، در دست عده هرچه کوچکتری از خانواده‌ها و مؤسسات خصوصی بوده و طرز تفکر مردم در جهت اهداف تعیین شده از سوی اقلیت هرچه کوچکتری سمت داده خواهد شد.

وجه سوم نظم جدید در آمریکا نزدیک‌تر شدن هرچه بیشتر سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه و از بین رفتن هرچه بیشتر تفاوت بین دو حزب دموکرات و جمهوری خواه خواهد بود. کم شدن این تفاوت نه از طریق لیبرال‌تر شدن حزب جمهوری خواه بلکه از طریق محافظه کارتر شدن حزب دموکرات خواهد بود. نتیجه آن که مردم از یک سو توسط دستگاه‌های ارتباط جمعی دچار اغتشاش فکری شده و از سوی دیگر با مشاهده عینی این که مشارکت‌شان در انتخابات تأثیری در سرنوشت‌شان نخواهد داشت، کمتر در مسائل سیاسی و انتخابات شرکت خواهند کرد و دموکراسی در این کشور باز هم لطمات بیشتری خواهد خورد.

وجه چهارم که نتیجه وجه سوم است عبارت از لغو یا به عقب کشاندن قوانین سال های ۶۰ و ۷۰ در مورد لغو جدائی نژادی و حقوق مدنی خواهد بود. قوانین بین کارگر و کارفرما، قوانین درباره نقش زنان از جمله آزادی سقط جنین و از این قبیل به عقب برگردانده خواهد شد. برای مبارزه علیه بزه کاری و جنایت، به جای برانداختن ریشه های اجتماعی آن، از عامل سرکوب و شدیدتر شدن مجازات استفاده خواهد شد. با توسل به حربه مبارزه با تروریسم و مواد مخدر، دست پلیس و نیروهای امنیتی به خصوص F. B. A. بازتر شده و در نتیجه در بسیاری از زمینه ها آزادی های اجتماعی محدودتر و قانون اساسی امریکا و اصلاحیه های آن زیر پا گذاشته می شود. مجموعه این مسائل عوامل اساسی در حرکت های معترضانة مردم آمریکا است.

روی هم رفته در این «نظم جدید جهانی» نه در آمریکا به طور اخص و نه در جهان سرمایه داری به طور اعم، در راه دموکراسی یعنی حق تعیین سرنوشت انسان ها و ملل، قدمی مثبت برداشته نشده بلکه به عکس قرار است تاریخ به عقب برگردد و دست آورده های سال ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ تا حد ممکن خنثی شود. بنابراین اگر بخواهیم خصوصیات نظم جدید جهانی را به طور مختصر و فهرست وار نام ببریم به این نتایج می رسیم:

#### ۱- از نظر بین المللی:

الف: به جای دو ابرقدرت فقط یک ابرقدرت خواهیم داشت و به جای سه قطب در جهان یک قطب خواهیم داشت که از نظر نظامی و سیاسی توان آن را دارد که نه تنها ابرقدرت سابق بلکه رقبای اقتصادی خود در جهان سرمایه داری را نیز زیر رهبری و سروری بلامنازع خود درآورد.

ب: نیروی ضربتی این ابرقدرت به جای آن که متوجه ابرقدرت سابق باشد متوجه کشورهای جهان سومی ای که بخواهند به نوعی راه استقلال را پیش گیرند خواهد شد.

ج: این ابرقدرت برای توجیه قانونی حمله و تجاوز به کشورهای دیگر، از حربه شورای امنیت سازمان ملل استفاده خواهد کرد چرا که از ناتوانی رقیب سابق خود اطمینان دارد. در صورتی که حربه سازمان ملل مناسب نباشد آن را نیز کنار خواهد گذاشت.

د: کشورهای جهان سومی که مورد حمله قرار می گیرند هیچ گونه پشتیبانی در سطح بین المللی نخواهند داشت و فقط باید به نیروی خود و افکار عمومی مردم دنیا تکیه کنند.

۵: سروری و رهبری بلامنازع این ابرقدرت (آمریکا) در تحلیل نهایی، از طریق زور و با وسائل نظامی تأمین می‌گردد.

البته نظم جدید جهانی فرهنگ لغت خاص خود را خواهد داشت یعنی اگر صحبت از «قانون بین‌المللی» می‌کنند منظور قوانینی است که خود طرح کرده و دیگران باید قبول کنند و منظور از «جامعه بین‌الملل» کشورهایی هستند که زیر فرمان آمریکا هستند و منظور از «جامعه کشورهای متمدن» کشورهای پیشرفت صنعتی است که سروری او را قبول کرده‌اند.

## ۲- از نظر داخلی:

آمریکا شاهد این گرایشات خواهد بود: جناح راست سیاسی قدرت بیشتری پیدا کرده و از نظر سیاسی - ایدئولوژیک شکل نهاجمی به خود خواهد گرفت، در نتیجه آزادی‌های مدنی محدودتر شده و فشار و نیروهای امنیتی بر مردم بیشتر می‌شود. قدرت سرمایه‌افزون‌تر شده و برعکس قدرت کارگر کاهش خواهد یافت. با تمرکز وسائل ارتباط جمعی، فکر مردم در جهت مطلوب این نظم گرایش داده خواهد شد و در نتیجه نفرت و حس تحقیر نسبت به ملل و اقوام دیگر در میان مردم دامن زده خواهد شد.

این اولین باری است که چنین نظمی توسط یک گروه قدرتمند جهانی ارائه می‌شود. قبل از جنگ اول و جنگ دوم جهانی نیز شبیه چنین پیشنهادی منتها زیر رهبری نژاد ژرمن شده بود که در واقع مقابله‌ای بود با سروری انگلو ساکسون‌ها. اکنون که انگلو ساکسون‌ها به علاوه صهیونیسم بین‌المللی خود را یکه‌تاز قدرت نظامی در جهان می‌بینند، با اطمینانی بیش از پیش طرح سروری سیاسی خود را نه تنها تا آخر قرن بیستم بلکه برای قرن بیست و یکم ارائه می‌دهند. اما آیا پیاده کردن چنین نظمی صورت تحقق به خود خواهد گرفت؟ بدون تردید موانعی جدی بر سر راه این نظم وجود دارد که شرح آن در این مقاله نمی‌گنجد. ■